

جایی برای عقب نشینی وجود ندارد، پشت سر مسکو است

<http://www.fondsk.ru/news/۲۰۱۴/۰۶/۲۲/otstupat-nekuda-pozadi-moskva-۲۸۰۵۷.html>

اول سرطان ۱۳۹۳

۲۲ ژوئن، روز درد و اندوه است. ۷۳ سال پیش، در این روز آلمان فاشیستی بدون اعلان جنگ به اتحاد شوروی حمله آورد. نیروی هوایی دشمن شهرهای کی یف، مینسک، اودسا، سواستوپل و دیگر شهرهای و روستاهای اتحاد شوروی را هدف بمبهای خود قرار داد. انبوه تانکهای ورماخت وارد خاک کشور ما شدند. خونبارترین جنگ در تاریخ بشر آغاز شد.

اما ۲۲ ژوئن فقط تاریخ نیست. هنوز هم سیاست بالفعل است. هر بار، با برگزاری سالروز آغاز جنگ کبیر میهنی، ما با نگاهی نو آن به روزهای دور می نگریم، سعی می کنیم درسهای گذشته را بیاموزیم و آموخته هایمان را برای ارزیابی از اوضاع امروز بکار بندیم. اگر چه با گذشت هر سال نبردهای آن جنگ به گذشته ما می پیوندد، اگر چه با گذشت هر سال از شمار شاهدان زنده آن جنگ کاسته می شود، تاریخ آن سالهای آتش و خون، سالهایی که مردم را به دو سوی سنگر و مبارزه با مرگ سوق نمی داد، هنوز بمثابه عامل قدرتمند مبارزات سیاسی بالفعل عمل می کند.

در سال ۲۰۱۴ تأثیر تاریخ در سیاست بیش از هر زمان دیگر روشن شد. فاشیسم مجدداً به واقعیت سیاسی زنده بدل گردید. البته، ما در سالهای گذشته هم شاهد خیزش نئوفاشیستهایی بودیم که دستها را با شیوه سلام فاشیستها بلند کرده و برای خون و خلوص نژادی فراخوان می دادند. با این حال، اغلب اوقات مانند چیزی شبیه به نوادر سیاسی و مانند افزایش چند ده حاشیه نیمه دیوانه بنظر می رسیدند، که می شد با خیال راحت نادیده گرفت، اما در سال ۲۰۱۴ دیدیم که فاشیستها در یکی از کشورهای بزرگ اروپا قدرت را قبضه کرد.

چرا این اتفاق افتاد؟ اساساً به این دلیل که مغلوب کنندگان فاشیسم ماهیت واقعی آن را درک نکردند. بسیاریها تصور می کردند که جوهر فاشیسم در ضرورت تأیید و تثبیت برتری نژاد آریائی بر همه نژادهای دیگر برای حل مسائل ژئوپلیتیک توسط آلمان خلاصه می شود. با چنین تصویری فاشیسم فقط یک پدیده آلمانی خالی از اهمیت جهانی درک می شد. شکست آلمان هیتلری، تشکیل دادگاه نورنبرگ، زدودن نازیسم و انداختن آن به زباله دانی تاریخ این تصور را ایجاد کرد که دیگر نمی توان از تکرار پدیده های مشابه آن نگران بود.

اما هیچ درک غیرواقعی بالاتر از این را نمی توان متصور شد. در واقعیت امر، فاشیسم یک پدیده جهانی است که در بسیاری از کشورها ریشه دوانیده و حوادث امروزی اوکراین نیز تأییدی است بر این مدعا. فاشیسم قرن بیستم پاسخ سرمایه داری جهانی به ندای تاریخی سوسیالیسم بود و آلمان هم فقط میدان آزمایش ایدئولوژی جدید. برای اینکه وضعیت جامعه بهت زده از بی عدالتی معاهده ورسای و گرفتار در چنگال فقر، مساعدترین زمینه را برای انجام آزمایش روی شعور فراهم ساخته بود.

فاشیسم در همه اشکال سنتی موفق نشد تمام توان توحش خود را تا آخر محقق سازد و توسط ارتش سرخ تار و مار گردید. با این حال، در دوره کوتاه موجودیت خود توانست ریشه خود را در سراسر گیتی بگستراند. جنبش فاشیستی در بسیاری از کشورهای اروپا، آسیا و آمریکا شکل گرفت. پیروزی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بر آلمان، طبقه حاکم ایالات متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه و سایر کشورهای سرمایه داری را به جدایی نمایی از فاشیسم وادار ساخت. بر این اساس بود که در مبارزات آغاز شده برای زدودن نازیسم، محدود کردن فاشیسم و نازیسم به آلمان با هدف اختفای برنامه های استراتژیک ذوب شده در فاشیسم برجسته تر می گردید. نظریه متهم کردن جمعی مردم آلمان که بسیاریها هم متقاعد شدند، از اینجا پدید آمد. این نیز به احیای نئوفاشیسم و نئونازیسمی فراروئید، که امروز در بسیاری از کشورها مشاهده می کنیم.

نمونه گالیسیائی ناسیونالیسم اوکراین از هنگام تولد خود بصورتی کاملاً محکم و پایدار با روح فاشیسم آغشته شده بود. نظریه پرداز اصلی آن، **دیمیتری دانتسوف** مفهوم ناسیونالیسم یکپارچه را بدون اینکه واقعا هم خودش اختراع کرده باشد، با اقتباس از **چارلز موراس**، سرکرده فاشیستهای فرانسه تدوین نمود. این نظریه ملت اوکراین را در مقابل خلق اوکراین قرار داد. ملت، بعقیده دانتسوف، فقط از اوکراینی های آگاه (روشن) تشکیل شده است. ملت فقط از راه پاکسازی رادیکال مردم اوکراین، در فرایندی که همه عناصر آلاینده را از «جان» و «فکر» و

«روح» بزادید، تشکیل می شود. دانتسوف یکی از طرفداران سرخت پاکیزگی نژادی، داروینیسیم اجتماعی و جنگ بمتابه وسیله تکامل ملت اوکراین بود، که او درست بر اساس ایدئولوژی فاشیستی ملت برتر می نامید.

۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ باندریهای پیرو این ایدئولوژی در دنباله قطار ورماخت به خاک اتحاد شوروی حمله آوردند و بلادرنگ به پاکسازی قومی پرداختند. کشتار لووف، قتل عام ولئن، نسل کشی گسترده مردم خاتین بلاروس فقط بخش کوچکی از ابعاد عظیم جنایات آنها را منعکس می سازد. صرفنظر از هر رنگ و لعابی که پیروان امروزی باندریها به همکاری اسلاف خود با فاشیستها بزنند، ایدئولوژی فاشیستی در سراسر تاریخ ارتش شورشی اوکراین با خط قرمز ثبت شده است.

پس از شکست رایش سوم، باندریها بلافاصله سازمانهای اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و آلمان را بمتابه حامیان جدید خود برگزیدند. معاون اول باندر، یارسلاو استسکو در سال ۱۹۴۶ سازمان جهانی نئوفاشیستی «جبهه ضد بلشویکی خلقها» را که در سال ۱۹۶۷ به بزرگترین اتحادیه جهانی نئوفاشیستهای ضد کمونیست پیوست، تأسیس و رهبری کرد. استسکو ریاست «جبهه ضد بلشویکی خلقها» را تا زمان مرگش در سال ۱۹۸۶ بر عهده داشت و سپس همسر یارسلاو استسکو که در سن کهولت حتی توانست بعنوان نماینده به پارلمان اوکراین راه یابد، عهده دار این وظیفه شد. همین استسکو که در سال ۱۹۹۱ از مهاجرت به اوکراین بازگشت، بلافاصله فعالیت خود را بر روی سازماندهی و آموزش گروههای رزمی ناسیونالیستها اوکراین متمرکز نمود. ثمره کار او را همه ما در «میدان» کی یف، اودسا، ماریوپل و سایر شهرهای اوکراین مشاهده کردیم.

۲۲ ژوئن سال ۲۰۱۴ ما بار دیگر در میدان مبارزه با فاشیسم رو در رو قرار گرفته ایم. جایی برای عقب نشینی وجود ندارد، پشت سر مسکو است.

*

نکته:

در حیرت از آنم که چرا بسیاریها تصور می کنند که فاشیسم حتما باید شاخ و دم داشته باشد!

چه فرق است بین آلمان نازی با رژیمهای مهاجم آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و ... و یا بین
هیتلر با کلینتون، بوش، اوباما، بلر، براون، سارکوزی، اولاند، کوهل، مرکل و ...؟

جالب اینکه، نه آلمان نازی شاخ و دم داشت و نه فؤهرر! مترجم